



در مورد کرونا فقط یک چیز می توان گفت؛ هیچگاه تا به امروز چنین آگاهی نسبت به چهل مان نداشته ایم / پیامدهای اجتماعی بحران کرونا قابل پیش بینی نیست

در جریان بحران کنونی، در برخی کشورها سیاستمدارانی دیده می شوند که نمی توانند استراتژی خود را مبنای این اصل قرار دهند که تلاش دولت برای نجات زندگی هر انسانی باید در اولویت مطلق نسبت به جبران ضرر اقتصادی قرار داشته باشد.

در جریان بحران کنونی، در برخی کشورها سیاستمدارانی دیده می شوند که نمی توانند استراتژی خود را مبنای این اصل قرار دهند که تلاش دولت برای نجات زندگی هر انسانی باید در اولویت مطلق نسبت به جبران ضرر اقتصادی قرار داشته باشد.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب: یورگن هابرماس، متولد 18 ژوئن 1929 در دوسلدورف آلمان است، او در گومرزباخ بزرگ شده و در دانشگاه فرانکفورت هم تدریس کرده است. او هم اکنون در اشتارنبرگ زندگی می کند. گفتمان-نظری از تئوری انتقادی مارکسیستی، که منجر به پایه ریزی پیشرفته دولت مشروطه دموکراتیک شد، از ایده های هابرماس برگرفته شده است.

به گزارش سرویس بین الملل «انتخاب»، یورگن هابرماس اخیراً با روزنامه «فرانکفورتر روندشاو» گفتگویی اختصاصی داشته که در آن وضعیت جهان عصر کرونا را تحلیل کرده است. متن کامل این گفتگو در ادامه به طور کامل منتشر شده است:

پروفسور هابرماس، شرایط زندگی شما اکنون در بحبوحه شیوع ویروس کرونا چگونه است؟

فقط می توانم بگویم که این روزها چه چیزی در ذهنم می گذرد. جوامع پیچیده ما دائماً با ناامنی های بزرگی روبرو می شود، البته تا امروز اینها عموماً بصورت محلی به نحوی رخ داده که دولت ها به تنهایی قادر به کنترل آن می بودند. در مقابل، امروز این ناامنی اگزیستانسیالیستی یا وجودی است که همزمان در سطح جهانی ذهن افراد و رسانه ها را درگیر کرده است.

پیامدهای اجتماعی بحران کرونا قابل پیش بینی نیست

همه از خطرات احتمالی آگاه هستند، چرا که تنها راه مبارزه با این همه گیری قرنطینه کردن خود است، بنابراین مردم چون خودشان مجبور به رعایت یک سری نکات برای در امان ماندن از بیماری هستند طبیعتاً تبعات اقتصادی و اجتماعی آن را هم بیشتر لمس می کنند. در این رابطه البته آگاهی ها همچنان محدود است، در حال حاضر هیچ تخصصی وجود ندارد که بتواند با اطمینان پیامدها را به شکل کامل پیش بینی کند. کارشناسان علوم اقتصادی و اجتماعی باید از پیش بینی های غیر دقیق و نادرست خودداری کنند. در حال حاضر تنها یک چیز را می توان گفت و آن اینکه؛ هیچگاه تا به امروز ما چنین آگاهی نسبت به چهل و اجبارمان در شرایط زندگی تحت شرایط نامعلوم نداشته ایم.

کتاب جدید شما به نام تاریخ فلسفه در حال حاضر به چاپ سوم رسیده است. موضوع کتاب شما درباره رابطه بین اعتقاد و دانش در سنت اتفاقی ساده است. آیا انتظار این موفقیت را داشتید؟

به نظر می آید شما هنگام نوشتن کتاب مثل امروز فکر نمی کردید. شما فقط از اشتباه کردن می ترسید، در هر فصل به تضاد احتمالی نظرات کارشناسان که جزئیات را بهتر می شناسند، فکر می کنید.

تاکنون خوانندگان کتابهای من بیشتر در بین همکاران دانشگاهی و دانشجویان در موضوعات مختلف از جمله و مهمتر از همه در بین معلمان بوده اند که برخی از آنها اخلاق و مطالعات اجتماعی را آموزش می دهند، اما این بار، در ماه های اول زمانی که با بازخورد کتاب مواجه شدم، مخاطبان کاملاً متفاوتی از خوانندگان را دیدیم، کسانی که نه تنها به موضوع اعتقاد و دانش علاقه دارند، بلکه افرادی نیز هستند که عموماً در دسته متفکران از جمله پزشکان، مدیران وکلا و غیره قرار می گیرند. به نظر می رسد آنها به فلسفه بیش از تخصص خود اعتماد دارند. این امر من را راضی می کند، چرا که نگاه یک متخصص، به دیدگاه فلاسفه و موضوع این دانش یکی از انگیزه های اصلی من برای ورود به این بحث بود.

در عنوان کار شما که به هر در برمی گردد، کلمه "همچنین" توجه مرا جلب می کند ...

مفهوم همچنین در عنوان توجه خواننده را به این واقعیت جلب می کند که این تنها تفسیر تاریخ فلسفه است. این مفهوم، فروتنانه به خواننده هشدار می دهد که دچار این سوءتفاهم نشود که کتاب تاریخی جامع و کافی است. من خودم خطی را دنبال می کنم که طبق آن این داستان را می توان به عنوان یک فرایند یادگیری از منظر درک خاصی از تفکر پسا متافیزیکی درک کرد. هیچ نویسنده ای مجزا نمی تواند از یک دیدگاه خاص جلوگیری کند و البته این همیشه بیانگر قسمتی از عقاید نظری است.

عنوان "همچنین" در رابطه با رابطه بین تاریخ فلسفه و موضوع باور / دانش را نشان می دهد. این تصور را دارم که این رابطه کاملاً عاری از تنش نیست.

من به عنوان یک فیلسوف، به آنچه که می توانیم از گفتمان بین اعتقاد و دانش بیاموزیم، علاقه دارم. بنابراین مسئله رابطه اخلاق و انتظار اخلاق بین کانت و هگل مباحث زیادی را به خود اختصاص می دهد. برای این مشکل بررسی همزمان سکولاریسم و رادیکالیسم هسته جهانی عشق مسیحی لازم است. موضوع مورد اشاره من روند ترجمه مفهومی مطالب اصلی سنت دینی است، در این مورد، بررسی ابعاد متافیزیکی این ایده است که همه مؤمنان یک جامعه جهانی برادر هستند و هر یک از افراد با توجه به این نکته رفتار می کنند. همانطور که امروز در بحران کرونا این برابری برای همه موضوعی بی اهمیت نیست.

به چه طریقی؟

در جریان بحران کنونی، در برخی کشورها سیاستمدارانی دیده می شوند که نمی توانند استراتژی خود را مبنای این اصل قرار دهند که تلاش دولت برای نجات زندگی هر انسانی باید در اولویت مطلق نسبت به جبران ضرر اقتصادی قرار داشته باشد. هزینه هایی که هدف دولت ها برای عدم تعطیلی اقتصاد می تواند داشته باشد چندان هم اندک نیست. اگر دولت به دنبال دستیابی سریع به ایمنی گله ای در کل مردم باشد و آن گاه مجدداً این بیماری همه گیر شود، خطر اجتناب ناپذیر آن فروپاشی قابل پیش بینی سیستم بهداشت و درمان و کشته شدن تعداد بیشتری از افراد است. داستان من همچنین به پیش زمینه اخلاقی-فلسفی استراتژی های فعلی در مقابله با این بحران ها توجه می کند.

(کتاب "تاریخ فلسفه" اثر یورگن هابرماس پاییز گذشته در 12 نوامبر 2019 به نمایش درآمد. هابرماس تاریخ فلسفه غرب را مسیری از اعتقاد به دانش در دو جلد توصیف می کند: جلد اول به بررسی صورت فلکی اکتشافی اعتقاد و دانش و جلد دوم به آزادی معقول اثری از گفتمان اعتقاد و دانش می پردازد.)

به نظر می رسد که مسیر توسعه فلسفه علی رغم تمام حوادث و وقفه ها رویکردهای جدید برای شما مسیری نسبتاً سازگار و آشنا است، اما آیا این قوام نظرات با ضرری همراه است؟

یک تاریخ متعارف فلسفه بدون تحریک همچنان تلاش می کند تا کامل باشد، همانطور که گفتم، یک نویسنده تنها نمی تواند از عهده آن برآید. با این حال، ادعای جستجوی فرآیندهای یادگیری، گویی که تاریخ علم است، یک دیدگاه بسیار غیرمعمول را نشان می دهد. از سویی، این نقض اعتقاد افلاطونیست مبنی بر این است که همه فلاسفه بزرگ همیشه در مورد یک موضوع به روشهای مختلفی می اندیشند. من همچنین از فکر کردن در مورد پیشرفت از نظر فلسفه تاریخی به دور هستم. اگر کسی یادگیری را وابسته به مسیر آن بداند، یعنی راه حل های مسئله ساز ایجاد پیوستگی به عنوان یک راهنما انتخاب کند، به این معنی نیست که فرد تاریخ فلسفه را در زمینه شناسی قرار می دهد. هیچ تله ای وجود ندارد که با یک نگاه قابل شناسایی باشد، بلکه فقط نگاه ما به دلایل کم و بیش خوب به مسیر می پردازد، که برای آنها راه حل های موقت و سپس به طور مکرر به چالش کشیده می شود که نوع خاصی از مشکلات را دنبال می کند. فیلسوفان قدیمی هنوز چیزی برای گفتن به ما دارند

اما آیا کتاب شما این سؤال را مطرح نمی کند که پیشرفت در تفکر فلسفی وجود دارد یا خیر. روشن تر بپرسم از نظر شما کانت بهتر از ارسطو است؟

البته که نه، به همان اندازه که انیشتین اندکی بهتر از نیوتن بود. من نمی خواهم تفاوت های چشمگیر بین تفکر فلسفی و علمی را نادیده بگیرم و نمی خواهم درباره ترقی صحبت کنم. در هر دو مورد یعنی هم فلسفه و هم علم رویکردهای نظری و پارادایمها به شکلی متفاوت منسوخ می شوند، اما نویسندگان ذکر شده با توجه به مسائلی که در

زمان خود حل کرده اند با توجه به مسائل جاری و اطلاعات و دلایل موجود، جزء پیشگامان بوده اند. شما نظرات فعلی را به نوعی واژگون کرده و به متفکران کلاسیک تبدیل شده اید. آنها هنوز هم چیزی برای گفتن دارند. نظریه علمی مدرن همچنین با بینش هایی از تحلیل دوم ارسطو و اخلاق مدرن با مفاهیم کانت درباره استقلال و عدالت در چارچوب زبانهای تغییر یافته نظری پیوند دارد.

من همدردی شدیدی از سوی شما با دستاوردهای فکری فلسفی قرون وسطای مسیحی مشاهده می کنم. آیا این همدردی نتیجه یک فرایند یادگیری است که برای شما نیز تعجب آور است؟

در آخرین سخنرانی من قبل از بازنشستگی، یعنی مدتها قبل که من با توماس سر و کار داشتم، در آن زمان مجذوب قدرت سازنده و قوام درونی این سیستم بزرگ شده بودم. حالا من به همان اندازه تحت تأثیر خواندن مطالب دون اسکاتوس و ویلهلم فون اوکام قرار گرفتم. بله، این فرایندهای یادگیری مجدداً برنامه ریزی شده اند که در صورت مشاهده صحیح، من فقط خودم را به یک روند تحقیقاتی دیرینه در ارزیابی مجدد قرون وسطا به دوران مدرن نزدیک تر شده اند.

من به این سؤال پاسخ می دهم، از نظر من اسپینوزا بزرگترین تأثیر را در تاریخ فلسفه شما داشته است. بخش هایی از اندیشه اسپینوزا وجود دارد که در آن گویی هابرماس خودش را توصیف می کند.

این کمی من را غافلگیر می کند، اما خواننده یا مترجم می تواند نویسنده را بهتر از خودش درک کند. من فقط هنگام خواندن اسپینوزا چیز هایی را فهمیدم. در برابر پیشینه تاریخ ماران - آنهایی که یهودیان تحت تعقیب و گریز اسپانیایی را تحت فشار قرار دادند و تحت اجبار شاه اسپانیایی به خارج از کشور تبدیل به کاتولیک شدند - فهمیدم که چرا اسپینوزا در خانه والدین آلمانی و یهودی وابسته به بورژوازی چراغ راه بسیاری از روشنفکران قرن بیستم شد. تقریباً حتی بیشتر از کانت برای او احترام قائل می شدند.

نیچه و کلام «خدا مرده است» می توانست یک زمینه عالی برای موضوع اصلی اعتقاد و دانش باشد، اما چرا کنار گذاشته شد؟

هر نوجوانی که مستعد ادبیات باشد، نیچه را با صدای بلند رد می کند و من نیز چنین خواهم کرد. اما پس از جنگ، نیچه که به عنوان فیلسوف دولتی در دوره نازی با تفسیر دارونیست اجتماعی خود از اراده به عنوان قدرت تجلیل کرده بود. حتی بعد از آشنایی بهتر با دیدگاه های فرانسوی وی، فاصله خود را از این نویسنده حفظ کردم، البته به جز عقاید معرفت شناختی او که همیشه به آن توجه داشته ام. همچنین به دلایل واقعی من به سلسله شناسی مسیحیت، حتی به عنوان غذایی برای اندیشه، قانع نیستم. من در واقع فقط به یک جنبه خاص از تاریخ تأثیرگذاری او علاقه مندم، که آن هم نمی تواند در محدوده زمانی پروژه من جای بگیرد، در کل این تمایل مهلک برخی از فلاسفه به تصدیق، تا حدودی، تجربیات دینی را به روش زیبایی شناسی سرکوب کرد.

آنها چندین بار در جوامع غربی غربی از فرمول الحاد توده ای استفاده می کنند. این خود یک نوع بی احترامی به نظر می رسد و می تواند گرایش عمومی شما را به موضع گیری سکولار آن هم در زمانی که هنوز اندیشه غالب نبود تأیید کند.

با اصطلاح جامعه شناختی الحاد توده ای، من می خواهم فقط به جنبه کمی از قدرت تضعیف شده کلیساهای که در فصل اول مورد بحث قرار گرفته، اشاره کنم، موضوعی که امروزه به ویژه در جوامع غربی و اروپای مرکزی شاهد آن هستیم. با این حال، آنها نگرشی را تضعیف می کنند که من خودم آن عبارت انتقادی را سکولاریستی می نامم.